

بسمه تعالی

«بررسی استعاره مفهومی در قرآن کریم در خصوص واژه‌ی نور»

علیرضا ملاء¹

دانشجو دکترای زبان عربی دانشگاه آزاد اسلامی قم ایران

چکیده

قرآن کریم تجلیگاه بسیاری از معانی و استعاره‌هاست که از جهت بلاغت تاکنون مواردی مورد کنکاش قرار گرفته لکن به علت قلت تحقیقات انجام‌شده از حیث معناشناختی و استعاره مفهومی ضرورت تحقیق و بررسی بیشتر در خصوص برخی واژه‌ها احساس می‌گردد. واژه‌ی نور 43 بار در قرآن کریم با معانی مختلف تکرار شده است. لفظ نور 24 مرتبه به‌صورت النور، 9 مرتبه به‌صورت نوراً، یک‌مرتبه به‌صورت نورکم، 4 مرتبه به‌صورت نوره و 4 مرتبه هم به‌صورت نور به کار رفته است و کلمات مشتق شده از این واژه نار و منیر در قرآن به کار رفته است. آن‌چنان‌که در ادامه تبیین می‌گردد لفظ نور کاربردهای استعاری زیادی در قرآن کریم داشته که این معانی از حیث استعاره مفهومی استخراج و با استفاده از منابع لغوی، روایی و تفسیری مشخص می‌شود که هدایت و ایمان، اسلام، احکام الهی در تورات و انجیل، علم، نور مادی حسی، امامت و ولایت، خداوند و روشنایی زمین در قیامت همگی با این لفظ در قرآن کریم تعبیر شده‌اند. برای نور تعریف‌های مختلفی آورده‌اند؛ بعضی از این تعاریف فقط بر نور حسی دلالت دارد نور در متون دینی بر مصادیق گوناگونی اطلاق شده است این مصادیق طیفی از موجودات را شامل می‌شود که یک‌طرف آن نور حسی و طرف دیگر آن ذات خداوندی است در میان این دو عقل، علم، ایمان، پیامبر، امام هدایت و... هم نور نامیده شده‌اند ولی نور بودن همه این موجودات به نور حقیقی برمی‌گردد که ذات لایزال خداوندی است. همچنین نور نامی از نام‌های خداوند و اسم یکی از سوره‌های قرآن کریم است و از کلماتی است که در قرآن و احادیث کاربردهای بسیاری دارد

واژه‌ها ی کلیدی: قرآن کریم، استعاره مفهومی، چندمعنایی، نور

مقدمه

استعاره، اصطلاحی در علم بیان به معنای نوعی مجاز لغوی با علاقه مشابه است. استعاره از نخستین مسائل علوم بلاغی است که مورد توجه مفسران قرار گرفته و نخست از دامنه مباحث مربوط به دفع شبهات از قرآن و اعجاز قرآن برخاست.

معنای لغوی

استعاره از ریشه «ع-و-ر» گرفته شده و به معنای عاریه خواستن یا نوعی عاریه گرفتن است. این واژه از اصطلاحات علم بیان است. استعاره در لغت به معنای "عاریه خواستن" لغتی به جای لغت دیگر است.

- تعریف استعاره

در تعریف استعاره گفته‌اند: کاربرد لفظ در معنای غیرحقیقی آن هم راه با علاقه تشابه میان معنای حقیقی و مجازی و قرینه‌ای که مانع از اراده معنای حقیقی می‌شود. در حقیقت، استعاره نوعی مجاز لغوی است که علاقه آن مشابَهت باشد و گاه از آن به «مجاز استعاری» تعبیر می‌کنند، در برابر مجاز مرسل، و آن مجازی است که علاقه آن غیرمشابَهت باشد؛ برای مثال، کسی که انسان شجاعی را در مدرسه دیده است و می‌گوید: «رأیت أسداً فی المدرسه» لفظ «اسد» را که نام شیر است به معنای مرد شجاع به کار برده است و رابطه میان معنای حقیقی (شیر) و معنای مجازی (انسان شجاع) شباهت است. گوینده، آن مرد شجاع را در ذهن خود به شیر تشبیه کرده، آنگاه نام شیر را به صورت استعاره بر او اطلاق کرده است، از این‌رو استعاره را تشبیه مختصر نیز نامیده‌اند؛ یعنی تشبیهی که یکی از دو کن (مشبّه یا مشبّه‌به) حذف شده باشد. این تعریف از استعاره از زمان عبدالقاهر جرجانی رایج و از سوی دانشمندان پس از وی، حدود آن به‌طور روشن و مشخص بیان شده است.

بعضی دیگر استعاره را اینگونه تعریف کرده‌اند: در اصطلاح ادبیات فارسی، کاربردن واژه‌ای است به جای واژه دیگر با علاقه شباهت، با وجود قرینه. استعاره در واقع تشبیهی مجزای فشرده است که تنها "مشبّه به" آن باقیمانده باشد. علاوه بر آن شاعر در تشبیه، ادعای همانندیدو پدیده را دارد؛ اما در استعاره ادعای یکسانی آن دو را. این دو ویژگی، استعاره را هنری‌تر و خیال‌انگیزتر از تشبیه می‌کند. همچنین استعاره نوعی مجاز است؛ با این تفاوت که اگر علاقه (ارتباط بین معنای حقیقی و مجازی) از نوع مشابَهت باشد، استعاره است و اگر علاقه، مشابَهت نباشد، مجاز است.

-ارکان استعاره

هر استعاره چهار کان دارد: مستعارِ منه (همان مشبّه به در تشبیه)، مستعارِ له (مشبّه)، مستعار (لفظی که عاریه گرفته شده) و نیز جامع (وجه شبه).

1. مستعار: لفظی که در آن استعاره شده است.
2. مستعار منه (مشبّه به): معنای ظاهری و اولی.
3. مستعار له (مشبّه): معنای باطنی و مورد نظر شاعر.
4. جامع (وجه شبه): ارتباط میان واژه‌ها و لفظ‌ها و واژه مورد نظر.

استعاره مفهومی

استعاره مفهومی اصطلاحی است در زبان‌شناسی شناختی که به فهمیدن یک ایده یا یک حوزه مفهومی بر اساس ایده‌های حوزه مفهومی دیگر اشاره می‌کند. به عنوان مثال، هنگامی که می‌گوییم «قیمت‌ها بالا می‌رود»، از مفهوم «بالارفتن» در حوزه مفهومی «جهت‌ها» برای درک «کمیت‌ها» استفاده می‌کنیم. یک حوزه مفهومی می‌تواند متشکل از هر گونه سازمان‌دهی منظم تجربیات انسانی باشد. زبان‌های مختلف به شکل منظمی از استعاره‌های یکسان استفاده می‌کنند؛ مثلاً در زبان انگلیسی نیز گفته می‌شود: «The prices are rising» «قیمت‌ها بالا می‌رود». به نظر می‌آید دلیل این امر وجود پایه‌های مفهومی مشترک بین انسان‌ها باشد. این موضوع خود به فرضیه‌ای منجر شده که بر اساس آن می‌گویند امکان دارد تناظری بین حوزه‌های ادراکی و شبکه‌های نورونی مغز وجود داشته باشد.

بررسی این ایده و فرآیندهایی که زیرساخت‌های آن را تشکیل می‌دهند، اولین بار به صورت گسترده‌ای توسط جورج لیکاف و مارک جانسون در کتابشان به نام "Metaphors We Live By" ترجمه فارسی: "استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم"، مترجم: جهان‌شاه میرزاییگی، نشر: آگاه) مطرح شده است. این مفاهیم تحت عناوین «آمیزش مفهومی» یا «قیاس» نیز مطالعه شده‌اند.

از زمانی که جورج لیکاف و مارک جانسون در کتاب "استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم" (1980 م.) بحث استعاره مفهومی را مطرح کرده‌اند، نزدیک به چهارده سال می‌گذرد که در این سال‌ها این نسبتاً طولانی، نظریه آنان طرفداران بسیاری یافته و در بررسی‌های زبانی و پژوهش‌های ادبی فارسی نیز نگاه به اندیشه‌های این دو زبان‌شناس آمریکایی، جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده است. این دو صاحب‌نظر

در واقع مبدع و بنیان‌گذار استعاره مفهومی بوده‌اند و همان‌طور که ریچارد گفته است، سابقه این گونه‌ها از استعاره به زمانی بسیار دورتر بازمی‌گردد.

مطالعات زبان‌شناسی شناختی در چند دهه اخیر ماهیت جدیدی برای استعاره تعریف کرده که بر اساس آن استعاره فقط آرایه‌های ادبی یکی از صور کلام نیست بلکه فرآیندی فعال در نظام شناختی بشر محسوب می‌شود. تحقیقات لیکاف و جانسون ثابت کرد که کاربردهای استعاره محدود به حوزه‌های مطالعات ادبی و کاربرد واژه، عبارتی یا جمله‌ای نیست؛ استعاره همچون ابزاری مفید نقش مهمی در شناخت و درک پدیده‌ها دارد و در حقیقت یک مدل فرهنگی در ذهن ایجاد می‌کند که زنجیره رفتاری طبق آن برنامه‌ریزی می‌شود.

نقطه نظر این دیدگاه‌ها، استعاره بر حسب ضرورت و نیاز بشر به درک و بازنمایی پدیده‌های ناآشنا به‌وسیله ساخت واژه‌ها و اطلاعات قبلی شکل می‌گیرد. ایفا می‌کند. همچنین بسیاری از طبقه‌بندی‌ها و استنباط‌های ما بر حسب استعاره‌ها صورت می‌گیرد و بسیاری از مفاهیم، به‌خصوص مفاهیم انتزاعی، از طریق انطباق استعاری اطلاعات و انتقال دانسته‌ها از زمینه‌ای به زمینه‌ای دیگر نظم می‌یابند. بدین ترتیب به زمینه‌ای دیگر نظم می‌یابند. بدین ترتیب توجه به بیان استعاری به‌ویژه از این نظر اهمیت دارد که تبیین جدیدی از کارکرد مغز در برخورد با جهان پیرامون را اختیارمان می‌گذارد. از این منظر بررسی و تحلیل نظریه‌های استعاره مفهومی نه تنها از باب چالش‌های آن با فرضیات که در مورد ماهیت معنا تفکر است بلکه از نظر طرح نگرش جدیدی از استعاره به مثابه یکی از ابزارهای هم زبان ادبی ضروری به نظر می‌رسد. به‌ویژه این که در بسیاری از مطالعات ادبی فارسی پیش از طرح زمینه‌ای روشن از مبانی نظریات جدید محققان به تحلیل و کاربرد نظریه در متن می‌پردازند. درباره پیشینه مطالعات مربوط به استعاره مفهومی در ایران می‌توان به مقاله زبان‌شناسی شناختی و استعاره (گل‌فام و یوسف‌یراد ۱۳۸۱) و ترجمه مقاله معروف لیکاف با عنوان نظریه معاصر استعاره (سجودی ۱۳۸۲) اشاره کرد.

نور

نور در متون دینی بر مصادیق گوناگونی اطلاق شده است این مصادیق طیفی از موجودات را شامل می‌شود که یک طرف آن نور حسی و طرف دیگر آن ذات خداوندی است در میان این دو عقل، علم، ایمان، پیامبر، امام هدایت و... هم نور نامیده شده‌اند ولی نور بودن همه این موجودات به نور حقیقی

برمی‌گردد که ذات لا یزال خداوندی است. همچنین نور نامی از نام‌های خداوند و اسم یکی از سوره‌های قرآن کریم است و از کلماتی است که در قرآن و احادیث کاربردهای بسیاری دارد. و بر مصادیق گوناگونی اطلاق شده است. گر چه این مصادیق از نوع واحدی نیستند ولی وجود ویژگی خاصی در آن‌ها سبب شده است که آن‌ها را نور بنامند.

تعریف نور

برای نور تعریف‌های مختلفی آورده‌اند؛ بعضی از این تعاریف فقط بر نور حسی دلالت دارد مانند این‌که گفته‌اند نور پرتوهایی است که پراکنده می‌شود و به دیدن کمک می‌کند [12] و بعضی دیگر می‌گویند نور همان چیزی است که اشیاء را آشکار می‌کند و حقیقت اشیاء را به چشم نشان می‌دهد. [13]

با توجه به تعاریف و مصداق‌هایی که در متون دینی برای نور آورده شده قادر نیستیم با این تعاریف همه آن‌ها را تفسیر کنیم. تعاریف فوق نور را محدود به نور حسی می‌نمایند لذا باید در جستجوی تعریفی باشیم که تمام مصادیق را شامل شود. تعریف مشهور دیگری که برای نور آورده‌اند این است که نور چیزی است که به ذات خود ظاهر باشد و غیر را هم ظاهر سازد. [14]

این تعریف گر چه نور حسی را شامل می‌شود ولی به آن محدود نمی‌شود و هر چه ظاهر لذات و مظهر للغير باشد را در برمی‌گیرد. و بنابراین می‌تواند تمام مصادیق نور را تعریف کند.

نور در قرآن

روشنایی حسی (معنای ظاهری)

قرآن کریم می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا» (15). بر خلاف تفاوت بین ضوء و نور گفته‌اند ضیاء خاص است و به معنای نور ذاتی است؛ اما نور عام است و شامل نور ذاتی و اکتسابی می‌شود و چون روشنایی ما از خورشید است، از آن تعبیر به نور شده است نه ضیاء.

همچنین قرآن کریم می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ». به قرینه صدر آیه که درباره آفرینش آسمان است، می‌توان گفت مقصود از ظلمات و نور، تاریکی و روشنایی حسی است؛ یعنی ستایش برای خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و نور را پدید آورد؛ اما کافران برای پروردگار خود، شریک قرار می‌دهند..

باید پذیرفت که اولین و ساده‌ترین تجربه ما از نور، همان نور حسی است و در عرف عام غالباً از نور همان معنا را منظور می‌کنند ولی ویژگی ظاهر بالذات و مظهر للغير اعم از نور حسی است. یکی از کاربردهای نور در قرآن همان نور حسی است مانند

هو الَّذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا.

و جعل القمر فیہنّ نورا. [16]

و جعل الظلمات و النور [17]

امام محمد غزالی این معنا از نور را مختص عوام و امری نسبی می‌داند و می‌گوید نور در مورد افراد نابینا نه آشکار است و نه آشکارکننده بنابراین علاوه بر نور، ذات بیننده نیز رکنی از ادراک است و اگر به دیده دقت بنگریم نور نه باعث ادراک که محل ادراک است پس قوه باصره به نام نور سزاوارتر است تا شئی مبصر. [18]

غزالی از نور حسی فیزیکی که شئی مادی است به نور بینائی منتقل می‌شود و برای اثبات سخن خود به کاربردهای نور چشم اشاره می‌کند و می‌گوید در مورد نابینا می‌گوییم نور چشمانش را از دست داده است یا در مورد خفاش می‌گوییم نور چشمش ضعیف است. [19]

نور بینایی به انواع عیوب مبتلاست مثل این‌که ظاهر را می‌بیند نه باطن، متناهی را می‌بیند نه نامتناهی، غیر خود را رؤیت می‌کند نه خود را و غیره.

ولی در درون آدمی چشم باطنی هم هست که نه تنها محدودیت‌های چشم ظاهر را ندارد بلکه ظاهر و باطن، دور و نزدیک و محسوس و غیر محسوس همه را می‌بیند و سراسر هستی قلمرو رؤیت اوست و آن نیروی عقل است و اگر ادراک حسی را با عقل مقایسه کنیم این عقل است که شایسته نام نور است و این‌که پیامبر اسلام فرمود: «ان الله خلق آدم علی صورته»، ناظر به همین معناست زیرا وجود عقل در آدمی نوری است که نمونه‌ای از نور خداوند متعال است. [20]

حال اگر در ویژگی‌های قوه عقل تأمل کنیم خواهیم دید عقل که همان ذات مدرک و حقیقت وجود آدمی است نزد خود پدیدار است و غیر را هم برای خود آشکار می‌سازد یعنی ذات آدمی عین علم است و

علم هم دارای صفت آشکار بودن و آشکارکنندگی است و بر همین اساس است که پیامبر فرموده است: «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء.» [21]

- استعاره از علم

در آیاتی از قرآن کریم بر علم اطلاق نور و روشنایی شده است مانند:

قل هل یتستوی الاعمی و البصیر ام هل تستوی الظلمات و النور 22

و ما یتستوی الاعمی و البصیر و لا الظلمات و لا النور و لا الظلّ و لا الحرور [23]

البته میان ادراکات حسی با علم و فکر و قوه عاقله هم رابطه تنگاتنگی است که امام علی(ع) در مورد آنها می‌فرماید: العقول ائمة الافکار و الافکار ائمة القلوب و القلوب ائمة الحواس و الحواس ائمة الاعضاء. [24]

حال اگر علم و معرفت با طلب حقیقت و دلبستگی به آن و گام گذاشتن در راه آن همراه شود و فرد عالم علم خود را چراغ راه تعالی خود قرار دهد و در جستجوی کمال برآید ایمان حاصل می‌شود

- استعاره از ایمان

در آیاتی از قرآن کریم نور بر ایمان اطلاق نور شده است، مانند: «و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس» [25]

و یجعل لکم نورا تمشون به [26]

الله ولیّ الذین آمنوا یمشون فی الظلمات الی النور. [27]

استعاره از قرآن

در آیاتی از قرآن کریم بر خود قرآن اطلاق نور شده است. [28] مانند: فآمنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا [29]

قد جاءكم برهان من ربكم و انزلنا اليكم نورا مبين[30]

و اتبعوا النور الذى انزل معه اولئك هم المفلحون[31]

غرض از این تعبیر این است که بفهماند قرآن کریم نوری است که راه زندگی و آن طریقی را که انسان باید برای رسیدن به سعادت و کمال ببیماید روشن می‌سازد.[32]

امام محمد غزالی می‌نویسد همان‌گونه که خورشید آسمان برای رؤیت چشم ظاهر امری ضروری است چشمان عقل یا چشمان باطن هم به خورشیدی نیاز دارد و آن خورشید باطن قرآن کریم است.

استعاره از اسلام

در آیاتی از قرآن بر اسلام اطلاق نور شده است، مانند: یزیدون ان یطفئوا نور الله بافواهم[33]

یهدی الله لنوره من یشاء[34]

خداوند بر پیامبر اسلام هم اطلاق نور کرده است زیرا وی با سخن و عمل خود نور حقیقت را از ظلمات باطل تفکیک کرد و با پیام آسمانی خود سعادت و کمال را بر آدمیان نمودار ساخت مانند آیه «و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا»[35]

اسلام به عنوان آخرین دین الهی حول قرآن کریم شکل گرفته است. و اسلام و قرآن دو امر انفکاک ناپذیرند.

قد جاءكم من الله نور و کتاب.[36]

رسالت پیامبر، اسلام و قرآن هدایت به سوی خداوند و ایجاد روشن بینی در روح آدمیان است و قرآن کریم این روشن بینی و هدایت را نوعی حیات خاص انسانی می‌نامد که جان و جهان آدمی را دگرگون می‌کند و به آن صبغه الهی می‌دهد

استعاره از هدایت الهی

در آیاتی از قرآن بر هدایت الهی و روشن بینی اطلاق نور شده است. [37]مانند «او من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منه.» [38]

کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور [39]

منظور از ظلمات ضلالت و منظور از نور همان هدایت است. اگر هدایت را نور و ضلالت را ظلمات نامیده یکی را مفرد و یکی را جمع آورده برای اشاره به این جهت است که هدایت از مصادیق حق است و حق یکی است و هیچ فرقی و تغایری میان مصادیق آن نیست به خلاف ضلالت که مصادیق مختلفی دارد چون ضلالت ناشی از پیروی هواهاست که با هم اختلاف دارند. [40]

مؤمنان که به واسطه ایمان به هدایت و روشن بینی خود حیات دیگری یافته اند در جهان آخرت دارای نور هستند که به کمک آن از صراط می گذرند و قرآن کریم در آیاتی از خود به آن اشاره دارد مانند یسعی نور هم بین ایدیهیم. [41] نور هم یسعی بین ایدیهیم. [42]

اما در جهان آخرت نه تنها نور مومن ظاهر می شود که نور خداوند نیز زمین را روشن می سازد و آیاتی از قرآن به نور پروردگار در جهان آخرت اشاره دارد مانند «اشرق الارض بنور ربه.» [43]

بعضی واژه نور در آیه فوق را به معنای عدل گرفته اند. [44]

استعاره از امامت و ولایت

از کاربردهای دیگر واژه نور، اطلاق نور بر مصادیق امامت و ولایت و به ویژه علی (ع) است چون ائمه (ع) با ولایت و علم خود دنیا را روشن کرده اند و دلهای مؤمنین را نورانی کرده اند. [45]. از امام رضا (ع) روایت شده است که فرمود: «یهدی الله لنوره من یشاء به معنای یهدی الله لولایتنا من احب و من لم يجعل الله له نورا فماله نور ای من لم يجعل الله له اماما فی الدنيا فماله فی الاخرة من نور ای امام پرشده و یتبعه الی الجنة.» [46]

امام معصوم (ع) در حول تفسیر آیه «فامنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا» [47] می فرماید: به خدا قسم منظور از نور، امامان خاندان پیامبر تا روز قیامت، آن ها نور خداوند در آسمان ها و زمین هستند و روشنائی آن ها در قلوب مومنین از نور خورشید آسمان بیشتر است. [48]

در حدیث دیگری امام علی(ع) آیه «الله نور السموات و الارض» را بر پیامبر و دوازده امام(ع) تطبیق می‌کند. [49]

-خداوند

مشهورترین آیه‌ای که در قرآن کریم بحث نور را طرح کرده است آیه ۳۵ سوره نور است که ۵ دفعه واژه نور در آن به کار رفته است و تفسیرهای مختلف و بسیاری از آن آیه ارائه شده است در این آیه بر خداوند اطلاق نور شده است یعنی «الله نور السموات و الارض» در معنای آیه گفته‌اند که خداوند به نفس خود ظاهر است و آنچه در آسمان‌ها و زمین است به واسطه او ظهور دارد. [50]

چون وجود و هستی هر چیزی باعث ظهور آن چیز برای دیگران است پس مصداق تام نور همان وجود است و از سوی دیگر چون موجودات امکانی وجودشان به ایجاد خدای تعالی است پس خدای تعالی کامل‌ترین مصداق نور است یعنی اوست که ظاهر بالذات و مظهر ما سوای خود است و هر موجودی به وسیله او ظهور می‌یابد و موجود می‌شود. پس خدای سبحان نوری است که به وسیله او آسمان‌ها و زمین ظهور یافته‌اند سخن خداوند در آیه نور بر این مطلب دلالت دارد. [51]

پس اصل ظهور همان وجود است آن‌چنان‌که اصل خفاء همان نیستی است و خداوند متعال تنها موجودی است که به ذات خود موجود است و غیر او به وسیله او ایجاد شده‌اند. [52] بنابراین میان وجود و ظهور رابطه لاینفک است و درجه ظهور هر موجودی متناسب با شدت وجود اوست.

حال وقتی ذات خداوندی تنها ذات بی‌نیاز و قائم به ذات است و وجود او بی‌کران و لاحد است. پس ذات اقدس احدیت نور مطلق است نوری است که ظلمت در مقابل ندارد، او نور همه جهان است نور آسمان و زمین است: «الله نور السماوات و الارض»، از هر ظاهری ظاهرتر است و از هر نزدیکی به ما نزدیک‌تر است ظهور همه چیز به ذات اوست. ظاهر مطلق و بالذات اوست «و بنور وجهک الذی اضاء له کل شیء» (دعای کمیل) روشنی هر چیزی در پرتو نور ذات اوست. ولی نوری است که ثابت است غروب و افول ندارد نوری است که همه جا را پر کرده حجاب و مانعی ندارد به همه چیز محیط است نقطه مقابلی ندارد ضد و ندی ندارد. چون افول و غروب ندارد زوال و فنا ندارد ظلمتی در برابرش نیست.

بشر ضعیف الادراک که هر چیزی را با مقایسه نقطه مقابل و نقطه مخالف باید بفهمد و دستگاه گیرنده فهم و ادراک او طوری ساخته شده که به هر چیزی با کمک نقطه مقابل آن چیز توجه و التفات پیدا می‌کند، از التفات و توجه به ذات حق غافل است. نکته غریبی است ذات حق چون هیچ وقت پنهان نیست از نظرها پنهان است اگر گاهی پنهان بود و گاهی آشکار از نظرها پنهان نبود چون غروب و افول و زوال و تغییر و حرکت ندارد مورد غفلت بشر است این است معنی سخن حکماء که می‌گویند ذات حق از کثرت ظهور و شدت ظهور در خفاست؛ «یا من هو اختفی لفرط نوره الظاهر الباطن فی ظهوره». از همان جهت که ظاهر و آشکار است باطن و پنهان است جهت ظهور در او عین بطون است. چقدر خوب و عالی و لطیف بیان کرده علی(ع)؛ «و کل ظاهر غیره باطن و کل باطن غیره ظاهر» [53] یعنی هر ظاهری غیر خدا باطن است و هر باطنی غیر خدا دیگر ظاهر نیست.

اما خدا در عین وحدت و بساطت هم باطن است و هم ظاهر نه این‌که قسمتی از او ظاهر است و قسمتی باطن بلکه از همان حیث که ظاهر است عینا باطن است و از همان حیث که باطن است ظاهر است. منبع و سرچشمه این حقیقت خود قرآن کریم است که می‌فرماید «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن» اول و آخر خداست ظاهر و باطن خداست و باز قرآن می‌فرماید «اینما تولوا فثم وجه الله» به هر طرف که رو کنید رو به خدا هستید و روی خدا با شماست. [54]

حال اگر اطلاق نور بر خداوند را با غیر او مقایسه کنیم می‌بینیم که نور غیر حق عاریتی است چون وجود آنها از غیر است پس آنها به خود ظهور ندارند بلکه به کمک غیر ظاهر شده‌اند و این ظهور شدت و ضعف دارد و تغییر می‌کند و زوال می‌پذیرد.

پس در حقیقت اطلاق نور بر خداوند حقیقت است و بر غیر او مجاز است زیرا در هستی جز خدای تعالی چیز دیگری نیست و هر چیز جز ذات او رو به فناست؛ «کل شیء هالک الا وجهه» [55]

استعاره از هدایت و ضلالت

قرآن کریم می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِي الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» [57]. از کفر به ظلمت تعبیر شده است؛ زیرا کفر همانند ظلمت، مانع دستیابی به حقیقت و واقعیت است و چون خداوند با فرستادن انبیا و ترغیب و تشویق مؤمنان، زمینه‌های ایمانشان را فراهم کرده، خارج شدن از کفر به

خداوند نسبت داده شده است. در مقابل آنان، کافران از آن جهت که از دلایل روشن الهی نتوانسته‌اند بهره‌برداری کنند و اغواگری طاغوت بر آنان اثر کرده، از نور هدایت و ایمان خارج شده، در ظلمت کفر سقوط کرده‌اند.

برخی در پاسخ به این سؤال که چگونه کافران از نور خارج شده‌اند با اینکه هیچ وقت در نور نبوده‌اند، گفته‌اند: انسان براساس آفرینش اولیه‌اش در نور فطرت است و این نور فطرت نسبت به اصول اولیه دینی، بالفعل وجود دارد؛ ولی نسبت به معارف و احکام تفصیلی، نیازمند راهنمایی پیامبران است. در نتیجه، فطرت دارای دو بخش است که از جهت آگاهی به احکام و معارف تفصیلی در تاریکی است و خداوند مؤمنان را از این ظلمت به سوی روشنایی شناخت احکام و معارف رهنمون می‌گردد و از این جهت که فطرت دارای این نور اجمالی نسبت به دین و اعتقادات الهی است و همه افراد از آن بهره‌مندند، کافران با القانات طاغوت از این نور و روشنایی به سوی ظلمت کفر خارج گشته‌اند و چون راه‌های باطل متعدد، و حقیقت‌ها از «کفر» به «ظلمات» و از ایمان به «نور» تعبیر شده است [58].

پاسخ دیگر این است که عبارت «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ» مربوط به انسان‌های مرتد است که از نور ایمان به وادی کفر گام گذاشته‌اند ([59]). در این صورت نیز نور و ظلمت کنایه از ایمان و کفر خواهد بود.

نور در آیه «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يَخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ» [60] و «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» [61] نیز به همین معناست.

در برخی آیات، نور استعاره از هدایت است که نزدیک به همان معنی ایمان است. خداوند متعال می‌فرماید: «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» [62]. به دو قرینه می‌توان گفت مقصود از نور هدایت است:

کی ذیل آیه که افراد مقابل و متضاد با انسان‌های دارای شرح صدر را ذکر کرده و فرموده است آنان در گمراهی آشکارند، از قرینه مقابل‌ها استفاده می‌شود که نور صاحبان شرح صدر، همان هدایت است. قرینه دیگر آیه مشابه در سوره هود است که به صراحت «يَهْدِيهِ» را ذکر کرده، می‌فرماید: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» [63]: اگر خدا بخواهد کسی را هدایت کند، سینه‌اش [برای پذیرش اسلام] وسعت می‌بخشد.

مؤلف المیزان می‌نویسد: در این آیه، هدایت به لازم شیعی یعنی شرح صدر و برخورداری از نور الهی، و گمراهی به لازم خود یعنی قساوت قلب تعریف شده است [64].

خداوند متعال در سوره نور می‌فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِثْلِهَا فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» [65].

برخی بر این اعتقادند که مقصود از کلمه نور در «مِثْلُ نُورِهِ» ایمان و معرفتِ افاضه شده از جانب خدا به دل‌های مؤمنان است و نور عام و گسترده الهی که با آن، افاضه وجود شده مقصود نیست؛ زیرا این نور مخصوص صنف و گروه خاصی نیست؛ در حالی که قرآن این نور را مخصوص افرادی خاص که مورد مشیت الهی‌اند قرار داده و می‌فرماید: «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» [66]. بنابراین معنای آیه چنین است: خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مِثْلُ نور خداوند مانند چراغ دنیایی است که در آن چراغی باشد؛ آن چراغ در حبابی بلورین قرار گیرد که آن حباب گویی ستاره‌ای درخشانی است. این چراغ از روغن غنی‌فروخته می‌شود که از درخت پربرکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی. نزدیک است بدون تماس با آتش شعله‌ور شود. نور است بر فراز نور و خداوند هر کس را به نور خود هدایت می‌کند.

نور ایمان که در قلب مؤمن است، دارای همان چهار عاملی است که در یک چراغ پرفروغ موجود است. مصباح همان شعله‌های ایمان است که در قلب مؤمن آشکار می‌شود و فروغ هدایت از آن منتشر می‌شود. زجاجه و حباب، قلب مؤمن است که ایمان را در وجود تنظیم می‌کند و مشكاة سینه مؤمنی به تعبیر دیگر مجموعه شخصیت و آگاهی و علوم و افکار اوست که ایمان او را از گزند طوفان حوادث مصون می‌دارد و شجر مبارکه «زَيْتُونَةٍ» همان وحی الهی است که عصاره آن نهایت صفا و پاکی است و ایمان مؤمنان با آن شعله‌ور و پربار می‌شود [67].

استعاره از دین الهی

خداوند متعال می‌فرماید: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» [68]. نظیر همین دو آیه با اختلاف اندکی در سوره توبه آیه 32 و 33 آمده است.

مقصود از «نُورَ اللَّهِ» به قرینه آیه بعد که فرموده «دینَ الْحَقِّ» می‌تواند دین اسلام باشد و معنای آیه چنین است: آنان می‌خواهند نور خدا را به دهان خود خاموش سازند، ولی خدا نور خود را کامل می‌کند؛ هرچند کافران خوش نداشته باشند. او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را به همه ادیان غالب سازد؛ هرچند مشرکان کراحت داشته باشند.

خداوند متعال می‌فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» [69]. در معنی نور که اسم و صفت الهی است، نوشته‌اند: نور در ذات خود روشن و آشکار است و نور بودن خداوند به معنای ظاهر و آشکار بودن اوست [70]. نور علاوه بر آنکه روشن است، روشنی‌بخش نیز هست. نور بودن خداوند از این جهت است که هستی او روشن است و موجودات را از نیستی به سوی وجود آورده و آنان را نور وجود بخشیده است [71] یا اینکه نور به معنای هدایت‌کننده است. امام رضا (علیه‌السلام) در پاسخ به سؤال از معنای «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» فرمودند: «هَادٍ لَهُمُ السَّمَاوَاتُ وَ هَادٍ لَهُمُ الْأَرْضُ»؛ یعنی خدا نور آسمان‌ها و زمین است و هدایت‌کننده اهل آسمان‌ها و زمین است.

مؤلف المیزان در توضیح آیه می‌نویسد: اگر مقصود هدایت خاصی باشد، یعنی هدایت به سعادت دینی، نور به مرتبه‌ای از مراتب خود تفسیر شده است و اگر هدایت عام به معنای رساندن هر چیز به کمال خود باشد، به معنای وجود و هستی ذاتی خواهد بود که به موجودات دیگر اشراق و افاضه وجود کرده است [72]. فخر رازی نیز معتقد است نور به معنای هدایت‌کننده است؛ به دلیل ذیل آیه که فرموده است: «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ» [73]. علاوه بر آنکه اگر نور به معنای هدایت باشد، با تشبیه بعدی، یعنی «مَثَلُ نُورِهِ» نیز سازگارتر خواهد بود.

خداوند متعال می‌فرماید: «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» [74]. به قرینه «أَنْزَلْنَا» مقصود از «نور» قرآن است. همچنین قرآن کریم می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [75]. به قرینه «أَنْزَلَ مَعَهُ» و صدر آیه که درباره پیامبر خاتم است (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ)، مقصود از نور قرآن است. نور در آیه «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَن نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا» [76] نیز به همین معناست. کلمه «کتاب» می‌تواند قرینه باشد که مقصود از نور، قرآن است؛ بنابراین ترجمه آیه چنین است: پیش از این نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست؛ ولی ما آنها را نوری قرار دادیم که با آن هر کس از بندگان خود را بخواهیم هدایت می‌کنیم.

استعاره از روشنی در قیامت

الف) روشنی برای مؤمنان

خداوند متعال می‌فرماید: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَوْنَ نُورَهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا» [77]. روزی که مردان و زنان با ایمان را می‌نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می‌کند.

بشارت باد بر شما امروز به باغ‌های بهشت که نهرها زیر درختان آن جاری است. جاودانه در آن خواهید ماند و این همان رستگاری بزرگ است؛ روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: «نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی بگیریم». به آنان گفته می‌شود: به پشت سر خود بازگردید و کسب نور کنید.

از جمله «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَوْنَ نُورَهُمْ» استفاده می‌شود که برای مؤمنان در قیامت نور و روشنی است و منافقان از آن بی‌بهره‌اند. اگر مقصود از «وَرَاءَكُمْ» را نیابیم، استفاده می‌شود که نور مؤمنان مربوط به اعمال دنیوی و ایمان آنان است؛ زیرا در پاسخ منافقان که درخواست روشنی دارند، مؤمنان می‌گویند: «به دنیای برگردید و با عمل و ایمان در آنجا کسب نور کنید». اسناد نور به مؤمنان در «نُورُهُمْ» نیز بیانگر این است که این نور مربوط به صفت ایمانی آنان است

ب) روشنی زمین قیامت

خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُمُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» [78]. سیاق آیه و جمله «وُضِعَ الْكِتَابُ...» درباره قیامت است؛ در نتیجه مقصود از «الْأَرْضُ» زمین قیامت است. در این که مقصود از روشن شدن زمین قیامت به نور پروردگار چیست، احتمالات گوناگونی بیان کرده‌اند:

1. یعنی زمین قیامت با عدالت پروردگار پر فروغ می‌شود و زینتی می‌یابد، چنان‌که به پادشاه عادل گفته می‌شود: «آفاق با عدالت تو نورانی و روشن گشت». پیامبر نیز فرموده است: «ظلمت، تاریکی‌های قیامت است» (79).

یعنی روشنی زمین بر نوری است که خداوند آن را می‌آفریند بدون واسطه خورشید و ماه.

آشکار شدن حقایق و ظهور اعمال نیک و بد، چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (80): پس ما پرده را از چشمت کنار زدیم و امروز چشمت کاملاً تیزبین است. بنابر قرینه «وُضِعَ الْكِتَابُ» و جمله «وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» می‌توان احتمال اول را تأیید کرد؛ زیرا قضاوت به حق و دور از هر گونه ستم، منطبق با معنی عدالت است.

استعارها از احکام الهی در تورات و انجیل

قرآن کریم درباره تورات می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الرِّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْا اللَّهَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (81). مقصود از نور نازل شده در تورات به قرینه «يَحْكُمُ بِهَا» و نیز عبارت «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ» می‌تواند احکام الهی باشد که در تورات به امانت گذاشته شده است.

خداوند متعال درباره انجیل می‌فرماید: «وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقٌ لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ * وَ لِيَحْكُمَ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (82). جملات «لِيَحْكُمَ» و «مَنْ لَمْ يَحْكَمْ» می‌تواند قرینه بر این باشد که مقصود از نور نازل شده در انجیل نیز احکام و دستورات الهی است.

مؤلف کشف در تفسیر «نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا» می‌نویسد: نور است که آنچه را از احکام مبهم باشد بیان می‌کند (83). فخر رازی نیز می‌نویسد:

فرق بین ویژگی هدایت و نور

این است که هدایت در رابطه با دلایل توحید و تنزیه نبوت و معاد است؛ اما نور بودن از جهت بیان احکام و تکالیف به صورت تفصیلی است. (84)

پی‌نوشت‌ها:

- 1- جمال الدین، ابوالفضل، لسان العرب، ج ۴، ص ۶۱۸، «عور».
- 2- شمیسا، سیروس، معانی و بیان، تهران، فردوس، جلدوم، ص 71
- 3- هاشمی، احمد، جواهر البلاغه، ص ۲۵۸.
- 4- هاشمی، احمد، جواهر البلاغه، ص ۲۵۸.

- 5- هاشمی، احمد، جواهر البلاغه، ص ۲۵۸.
- 6- همایی، جلال الدین، معانی بیان، تهران، نشر هما، ۷۴، ص ۲۲۰.
- 7- مازندرانی، محمد هادی، انوار البلاغه، ص ۲۸۵.
- 8- هاشمی، احمد، جواهر البلاغه، ص ۲۵۸.
- 9- کزازی، جلال الدین، زیبایی شناسی سخن پارسی (۱)، نهران، نشر مرکز، ص 68
- 10- Embodied meaning in a neural) Feldman, J. and Narayana .
theory of languages
- 11- The contemporary theory of metaphor
- 12- مفردات راغب، ص ۵۰۸.
- 13- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۲۱.
- 14- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۲۱.
- 15- یونس/سوره ۱۰، آیه ۵.
- 16- نوح/سوره ۷۱، آیه ۱۶.
- 17- انعام/سوره ۶، آیه ۱.
- 18- مشکوة الانوار، ص ۴۱-۴۲.
- 19- مشکوة الانوار، ص ۴۲.
- 20- مشکوة الانوار، ص ۴۴.
- 21- بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۵.
- 22- رعد/سوره ۱۳، آیه ۱۶.
- 23- فاطر/سوره ۳۵، آیه ۱۹-۲۱.
- 24- بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۶ .
- 25- انعام/سوره ۶، آیه ۱۲۲.
- 26- حدید/سوره ۵۷، آیه ۲۸.
- 27- بقره/سوره ۲، آیه ۲۵۷.
- 28- المیزان، ج ۷، ص ۳۷۸.
- 29- تغابن/سوره ۶۴، آیه ۸.
- 30- نساء/سوره ۷۷، آیه ۱۷۴.

- 31 اعراف/سوره ٧، آيه ١٥٧.
- 32 الميزان، ج ٧، ص ٤١٣.
- 33 توبه/سوره ٩، آيه ٣٢.
- 34 نور/سوره ٢٤، آيه ٣٥.
- 35 احزاب/سوره ٣٣، آيه ٤٦.
- 36 المائدة/سوره ٥، آيه ١٥.
- 37 الميزان، ج ٧، ص ٥١٤.
- 38 انعام/سوره ٦، آيه ٢٢.
- 39 ابراهيم/سوره ١٤، آيه ١.
- 40 الميزان، ج ٨، ص ١٢.
- 41 حديد/سوره ٥٧، آيه ١٢.
- 42 تحريم/سوره ٦٦، آيه ٨.
- 43 زمر/سوره ٣٩، آيه ٦٩.
- 44 وجوه القرآن، ص ٥٥٩.
- 45 مقدمة تفسير مرآة الانوار، ص ٣١٤.
- 46 تأويل الآيات الظاهره فى فضائل العترة الطاهرة، ص ٣٥٨.
- 47 تغابن/سوره ٦٤، آيه ٨.
- 48 سفينة البحار، ج ٨، ص ٣٤٢-٣٤٣.
- 49 البرهان فى تفسير القرآن، ص ١٣٦-١٣٧.
- 50 تفسير الصافى، ج ٣، ص ٤٣٤.
- 51 تفسير الميزان، ج ١٥، ص ١٧٢.
- 52 تفسير البيضاوى، ج ٤، ص ١٠٧.
- 53 نهج البلاغه، خطبه ٦٥.
- 54 مطهرى، ٢٠ گفتار، ص ٢٤٢-٢٤٣.
- 55 القصص/سوره ٢٨، آيه ٨٨.
- 56 مشکوة الانوار، ص ٥٥.
- 57 بقره: 257.

- 58- سيد محمد حسين طباطبايي؛ الميزان؛ ج 2، ص 346.
- 59- محمد بن حسن طوسي؛ التبيان؛ ج 3، ص 315.
- 60- . مائده: 16.
- 61- ابراهيم: 1.
- 62- زمر: 22.
- 63- انعام: 125.
- 64- سيد محمد حسين طباطبايي؛ الميزان؛ ج 17، ص 355.
- 65- نور: 35.
- 66- سيد محمد حسين طباطبايي؛ الميزان؛ ج 15، صص 123 و 125.
- 67- ناصر مكارم شيرازي؛ تفسير نمونه؛ ج 14، ص 478.
- 68- صف: 8-9.
- 69- نور: 35.
- 70- محمود زمخشري؛ الكشاف؛ ج 3، ص 240.
- 71- سيد محمد حسين طباطبايي؛ الميزان؛ ج 15، صص 122 و 139.
- 72- همان.
- 73- محمد فخر رازي؛ التفسير الكبير؛ ج 23، ص 195.
- 74- تغابن: 8.
- 75- اعراف: 157.
- 76- شورا: 52.
- 77- حديد: 12-13.
- 78- زمر: 69.
- 79- ر.ك: محمود زمخشري؛ الكشاف؛ ج 4، ص 145.
- 80- ق: 22.
- 81- مائده: 44.
- 82- همان، 47.
- 83- محمود زمخشري؛ الكشاف؛ ج 1، ص 636.
- 84- محمد فخر رازي؛ التفسير الكبير؛ ج 12، ص 9.

